

نقش میرهای روشنفکر شغنان ، و (غلام بچگان دربار)، در فرآیند جنبش های
آزادی خواهی و مشروطه طلبی در افغانستان !



ناله از سوز دلم در سوختن آید هنوز

از گداز سینه ام بوی وطن آید هنوز

سینه میهن پرستان مظهر عشق خداست

ناله توحید زین نای کهن آید هنوز

ترجمه و تدوین : پیکار

۲۳ سنبله ۱۳۹۰

عشق شور انگیز ، ما را بر سر کوی تو برد

بر تلاش خود چه می نازم، که ره سوی تو برد

معروف است که : " ملت های خوشبخت تاریخ ندارند، زیرا تاریخ فقط متعلق به ملیت

های بد بخت است." (ح. بیگی)

آنگونه که در فراز و فرود تاریخ دیده شده است، پیش آهنگ اکثریت جنبش های آزادی خواهی ضد استعمار، استثمار و استبداد، سده های نهم و بیستم را روشنفکران کشور ها بدوش داشته اند. در فرآیند تاریخ ، نقش مبارزات عادلانه و روشنگرانه منورین کشور عزیز ما افغانستان نیز، از این امر مستثنا نیست. بنا برآن قبل از آنکه به دسته بندی های سیاسی و ترکیب اجتماعی آنها بپردازیم، لازم دانسته میشود تا اندکی هم در مورد واژه نامه "

روشنفکر"، که همواره روی زبان هاست ، تبصره اختصار گونه ای را انجام دهیم و بعد خواهیم دانست که روشنفکر کیست؟ زادگاه و منشأ پیدایش آن کدام است؟ و چرا روشنفکر همیشه نقش پیش آهنگ را داشته است، و البته آنهم روشنفکر واقعی که بجز از آرمان و مقدسات ایدیولوژیک اش که باید در راستای خدمت به انسان و مقام انسانیت باشد، چیز دیگری را به سر نمی پروراند و در گدایی قدرت و صلاحیت از حاکمان ظالم و بی برنامه، قرار نمیگیرد و فروپاشی را یگانه راه پیروزی و کامگاری اش نمی داند، بلکه تغییر و دگرگونی بنیادی را که همه عرصه های زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و عرفانی یک جامعه را در بر دارنده باشد، راه اساسی همه تحولات دانسته و در راستای آن به مبارزه عادلانه که دارای گونه های ناهمگون است، اقدام می ورزد. از همه اولتر باید گفت که واژه روشنفکر به آنهایی که در حوزه مسایل اندیشه، تفکر، تعقل و بینش انسانی، و آن همه برداشت هایی که از محیط پیرامون و وضعیت اجتماعی توده های زحمت کش و تولید کننده دارد، اطلاق میگردد. از این جا دیده میشود که روشنفکر فقط در حوزه هایی مطرح است که با " سخن و کلام"، سرو کار دارد.

در فرآیند و فراز و فرود انقلاب مشروطیت در سرزمین ایران ، فرزندان اشرافیت که از محیط انگلیس بعد از ختم تعلیم و آموزش بر می گشتند، خویشان را به نام " منورین"، و یا " منور الفکر"، می نامیدند و در راستای اشاعه و گسترش افکار و اندیشه های شان، در میان سایر تحصیل کرده های جامعه ایرانی، فعالیت های چشم گیری را به پیش می بردند. قرار اظهارات آل احمد، که یکی از نویسندگان نخبه کشور ایران است، می گوید که : " اتحادیه بین المللی کارگران روشنفکر"، که در سال 1952م، در پاریس انعقاد یافته بود، با وسعت نظر بیشتری، تعبیر زیر را برای روشن فکر، پذیرفت. : " روشنفکر کسی است که فعالیت روزانه اش مستلزم نوعی تلاش فکری باشد، آمیخته با ابتکار و ابراز شخصیت، در صورتی که این فعالیت فکری بر فعالیت های بدنی روزانه او بچرخد."

در فرهنگ سیاسی شوروی سابق، روشنفکر را این گونه تعاریف و تفسیر می نمودند: " روشنفکران در حقیقت یک لایه واسط هستند - متشکل از مردمانی که کار های فکری میکنند، و این لایه شامل ، مهندسان، متخصصان، کارمندان عرصه ساینس و تکنولوژی، وکلای دادگستری، هنرمندان، آموزگاران، و سایر افراد از این قماش هستند. " سمور مارتین لپ ست، در مقاله ، " روشنفکران امریکایی و وضع موجوده شان"، که در سال 1955م، در مجله " دالوس"، ارگان اکادمی هنر ها و علوم امریکا، انعکاس یافته است، چنین می نویسد: " ما کسانی را روشنفکر میدانیم که آفریننده فرهنگ هستند، یابکار برنده آن و یا هم توزیع و تکثیرکننده آن فرهنگ. "

غرض از فرهنگ، در حقیقت یک دنیای راز و استعاره ها است ، که شامل هنر ها، علوم و مذاهب است. در داخل این گروه روشنفکران دو دسته مختلف السطح هستند. نخست هسته آفرینندگان فرهنگ، یعنی علما و هنر مندان، فیلسوفان و نویسندگان و تنی چند هم از مدیران مطبوعات، و برخی هم شامل دسته روزنامه نویسان. و پس از این هسته ، در درجه دوم نوبت میرسد به کسانی که توزیع کنندگان آن چیزی هستند که دسته اول را به وجود آورده اند، یعنی مجریان هنر های مختلف و اکثر آموزگاران و اغلب روزنامه نگاران. مزید بر این دو دسته، دسته سومی نیز هستند که در حاشیه دو گروه اول قرار گرفته و جز روشنفکران می شماریمشان، یعنی تمام آن کسانی که فرهنگ را به عنوان جز الزام آور شغل خویش بکار می برند، که اکثریت شان در واقعیت اعضای مشاغل آزاد هستند، همچون پزشکان، و وکلای دادگسری و غیره .

روشنفکران نه تنها در کشور های عقب مانده و یا عقب گذاشته شده در پیشا پیش نهضت های مشروطه طلبی قرار داشته اند، بلکه در ممالک انکشاف یافته نیز پیش آهنگی مبارزات طبقاتی و انقلاب های متعدد را بخاطر انکشاف و استقرار حکومت دخواه شان نیز، بدوش داشته اند. اگر چه آنها از اقشار و طبقات مختلف بر می خیزند، اما خود را متعلق به

هیچ طبقه ویژه نمیدانند و در تمام کشور جهان دارای خصلت و، ویژگی های مشترک پیشرونده می باشند. آنها در شرایط مختلف اقتصادی و اجتماعی دارای اهداف و دید انداز واحد هستند، یعنی ساختار جامعه ایدئال خود شان. آل احمد، در اثر خویش، " **در خدمت و خیانت روشنفکران**"، چهار زادگاه را برای روشنفکران تذکر میدهد:

- زادگاه روشنفکری اشرافیت.
- زادگاه روشنفکری مالکیت ارضی.
- زادگاه روشنفکری روحانیت.
- زادگاه روشنفکر شهر نشینی با تمام حرفه های مختلفش، از کار ساده تا پیشه وری و کارمند دولت را احتوا میکند.

با در نظر داشت مطالب یاد شده و حصول معرفت با تعاریف و توصیف متعدد دیگر، واژه نامه "**روشنفکر**"، به این نتیجه میرسیم که، روشنفکر مانند سایر اقشار و طبقات جامعه حایز مال و متاعی در جامعه است که آنهمه دارو و ندار او را تنها افکار، بینش و تنویر گراییش تشکیل میدهد. بناً نخر خواهد بود که تا این پدیده معقول آفرینش و مؤلفه لابد اجتماعی را با عباره زیر تعریف نمود:

" روشنفکران آن قشری از جامعه هستند که آنهمه متاع زندگی، افکار و اندیشه شان را در راستای بهبود زندگی انسان یعنی تأمین عدالت اجتماعی، به میان آوردن و ساختار یک جامعه ایدئال، بکار می برند. روشنفکر در واقعیت امر پیامبر سیاسی و اجتماعی کتله عظیم توده ها و مردمان مستضعف و پا برهنه محیط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و عقیدتی ای می باشد که در آن با همگان زیست می نمایند."

آنگونه که از سیاق تاریخ کشور عزیز مان افغانستان و منطقه آموخته ایم، نیمه دوم سده نوزده، در واقعیت امر مرحله آغازین جنبش های خود جوش دموکراتیک و نهضت های مشروطه خواهی در ممالک شرقی زیر تسلط استعمار و استعمار، مانند ایران، افغانستان و

جهان عرب، بوده که بر بنیاد اقوال بسا از شخصیت های سر شناس کشور و تاریخ شناسان و تاریخ نگاران میهن عزیز ما، سید جمال الدین افغانی را به صفت یکی از متقدمین و پیشگامان آن پروسه و فرایند بینش سیاسی، قلمداد می کنند. چنانچه مؤرخ شهیر و شناخته شده کشور ما، میر غلام محمد غبار، نقش سید جمال الدین افغانی را این چنین برجسته ساخته و می نویسد: " این عالم شرقی و فیلسوف اسلامی (سید جمال الدین افغانی) ، یک ادیب، نویسنده فاضل و دانشمند، یک مرد و شخصیت سیاسی، انقلابی و خطیب آتشین نفس و متهور و بی باک بود که توجه مراکز سیاسی و علمی اروپا را به خود معطوف داشت. وی از هر مستعمره و کشور استبدادی رانده می شد و پشت سلاطین مستبد اسلامی از هیبت این مردی که تنها کتابی و قلمی در دست و چین و دستاری به تن داشت، می لرزیدند. ناصر الدین شاه، پادشاه مستبد ایران بدست یکی از پیروان این شخص کشته شد. " داکتر تقی ایرانی در این مورد می نویسد: " تخم انقلاب سیاسی نیز به وسیله مرزا آقا خان کرمانی و سید جمال الدین افغانی، و دیگران کاشته شد که صدا و نوای آن برای بار نخست آن توسط " تیر میرزا رضای کرمانی، که قاتل ناصر الدین شناخته میشود، بلند گردید و به فریاد های مشروطه طلبی، و جنبش های دموکراتیک و استقلال طلبی، منتهی میگردد. "

با بررسی اسناد و مدارک دست داشته در مورد کشور های یاد شده و جنبش های مشروطه خواهی و حرکت های دموکراتیک، به ویژه در افغانستان، نشان میدهد که ترکیب اجتماعی مشروطه خواهان ، به ویژه مشروطه خواهان دوره اول، در واقعیت یک جنبش خیلی ها مختلف بوده است، اما نقش برجسته و رهبری آن را از همان آغاز جنبش روشنفکران با زاد گاه روحانیت و اشرافیت بدوش داشته است، چنانچه انقلاب های مشروطیت در ایران و افغانستان شاهد این ادعا هستند. اگر هر دو دسته فوق الزکر نه از نظر موقف اجتماعی و نه هم از دیدگاه ویژگی های طبقاتی حایز چنین سرشت انقلابی هستند که از جمله مؤتلفین

مطمئن نخبه محسوب شده بتوانند، اما عواملی که وجود دارند که این رسالت را جبراً به آنها تفویض می نمایند. علت پیش آهنگی روحانیت و اشرافیت در نخبه های مشروطه خواهی و جنبش های دموکراتیک، در کشور های متذکره ، دسترسی آنها به اخبار، جراید، روزنامه، وسایل اطلاعات جمعی و نشرات متداول در همان کشور ها، به شمول دسترسی به منابع انتشارات و جراید و مجلات برون مرزی، به زبان های خارجی ، باعث میشود که اعتبار این گونه افراد و اشخاص در میان مردم به ویژه مذهبیون، قوی گردد.

باید از عوامل دیگری که باعث بیداری زنان ، نقش و سهم آنها در ارتقا و انکشاف جنبش های دموکراتیک و مشروطه خواهی در کشور های افغانستان و ایران گردید، یاد آور نمود و آن عبارت است از : آشنایی زنان ، با فرهنگ و تہذیب و تمدن اروپایی، جنبش های روشنفکری ملهم از انقلاب سوسیال دموکرات روسیه، انقلاب بورژوازی دموکراتیک، و بعد تدارک برای انقلاب سوسیالستی اکتوبر، گشایش روزنامه و جراید به سطح جهان، به میان آمدن مدارس تعلیمی و آموزشی، که با تأسف فراوان زنان افغانستان با وجود این همه حرف ها و دست آورد ها در سطح جهانی، هنوز از آنها فاصله داشتند و در چهار دیواری خانه ها محصور بودند و به پیشبرد امور منزل، خانه و کاشانه ، اشتغال داشتند.

جنگ اول جهانی (1914 - 1918 م)، انقلاب سوسیالستی اکتوبر (1917 م)، و به میان آمدن ممالک سوسیالستی، شکاف ایدئولوژیکی میان آنها، رقابت های اقتصادی و سیاسی میان کشور های یاد شده و دنیای سرمایه داری، ظهور نخبه های دموکراتیک در کشور های زیر استعمار و استثمار، منجمله نخبه های اسلامی علیه قدرت استعماری بریتانیا، ایجاد حزب " اخوان المسلمین "، در سال 1928 م، در مصر، تضعیف و از هم پاشی سیستم استعماری کهن و استثمار جهانی غرب، همه این عواملی بودند که در تغییر و خصلت و شیوه مبارزاتی روشنفکران ، اثر قابل ملاحظه ای را بجا گذاشت. بطور مثال، روشنفکران افغانستان، از آغاز حرکت مشروطه خواهی در اوایل سده بیستم، با وجود ترکیب اجتماعی

ناهمگون، (روحانیون وطن پرست، آموزگاران آتشین مزاج افغانی و هندی، افسران شجاع ، کارمندان دولتی، کسبه کاران، غلام بچه های دربار، پسران اشراف و ملیت های مختلف)، و تا حدودی هم با دیدانداز ها، افکار و بینش ناهمگون، در راستای پیشبرد مبارزات ملی و مشروطه خواهی یک پارچه و دارای مرام، منظور و سمبول واحد بودند.

مرحوم غلام محمد " غبار"، در مورد مشروطه خواهان دسته اول خیلی ها اندک نوشته و آنها را مشتمل از بورژوازی ملی بازرگانی و زمینداری میدانند، که اکثریت آنها در مرکز یعنی کابل متمرکز بوده و با توده های عظیم مردم در ارتباط چندانی نبودند. نویسنده : " افغانستان در مسیر تاریخ"، روشنفکران جنبش مشروطه خواهان دسته اول را به این دسته ها، تقسیم می نماید :

○ گروه لیبرال های دربار

○ حزب جمعیت " سر"، ملی

○ روشنفکران انفرادی

قرار شواهد سیاق تاریخی، حضور غلامان در دربار شاهان ، دارای سابقه خیلی ها طولانی است که در تاریخ معاصر کشور عزیز ما افغانستان به نام "غلام بچگان دربار"، و یا " لیبرال های دربار"، یاد شده و همیشه در خدمت و حراست شخص سلطان، خانواده و امور ناهمگون دربار اشتغال داشته اند. در دربار امیر غلام بچه هایی بوده اند که به امور عادی اشتغال داشته اند و در مسایل سیاسی و اجتماعی بلند بالایی دست چندان نداشته اند، اما غلام بچگانی بوده اند که با وصف اینکه دارای مقام و منزلت خوبی در دربار شاه بوده اند، نقش خیلی ها خوبی را نیز در مسایل سیاسی و اجتماعی بازی نموده اند، که محمد اعظم خان "شغنانی"، فرزند آدینه محمد خان ، یکی از این گونه شخصیت های سر شناس می باشد.

در میان میر های شغنان ، که در دربار امیر حبیب الله خان نقش اساسی داشته اند و همواره من حیث روشنفکران لیبرال و دموکرات در مبارزه آزادی خواهانه و ملی شان بر علیه استعمار و استثمار انگلیس در داخل کشور مبارزه بی امان نموده اند، میتوان از شخصیت های زیر نام برد:

○ محمد اصغر خان شغنانی

○ میر یار بیک خان شغنانی

○ عبد الاحد خان شغنانی پسر شاه بیک خان

○ غلام صدیق خان شغنانی، پسر کرم خدا خان

○ محمد عثمان خان شغنانی، پسر محمد حسن خان

قابل یاد آوری است که در میان میر های شغنان که من حیث افراد دربار کار نموده اند و بعضاً به نام " غلام بچه ها"، یاد میشوند شخصیت هایی بوده اند که به نام " غلام بچه های حضوری"، در دربار مشغول و مصروف بوده اند و کار کرد های شان ترتیب و تنظیم امور دربار و حضور شاه، به شمول مشوره های بی دریغ در امور پالیسی ها و ساختار حاکمیت و ایجاد روابط معقول سیاسی و اجتماعی و دیپلماسی کشور و حکومت با اطرافیان و کشور های همسایه بوده است . از این سبب اطلاق واژه غلام بچه در مورد شخصیت هایی که دارای این گونه مقام و موقف شامخ بوده اند و بیشتر از آن نقش شان در استحکام سیاست ملی و مبارزه علیه متجاوزین انگلیس، آنقدر مأنوس نبوده و کار برد عباره مشروطه خواهان و مبارزین لیبرال دموکرات ها، برای آنها سزاوار تر است. میر ها و لیبرال دموکرات های شغنان که در شیرازه " غلام بچگان حضوری" ، نقش بسزایی داشته اند میتوان از شخصیت های زیر یاد کرد:

○ محمد حسن خان شغنانی

○ مظفر شاه خان شغنانی، پسر محمد حسن خان

○ محمد اکرم خان شغنانی، پسر پروانه خان شغنانی، نایب سالار در عصر امیر

عبد الرحمان خان

○ عبد الاحد خان شغنانی، پسر شاه بیک خان شغنانی

قابل یاد آوری است که میر های شغنان ، اسامی محمد حسن خان، آدینه محمد خان، صفر محمد خان متخلص به " ستره"، شاه بیک خان، زریادشاه خان، از جمله خوانین و شخصیت های سر شناس شغنان زمین بوده اند که همواره در برابر بی عدالتی ها و نا برابری های حاکمان و ظالمان وقت ، به قیام ها و اغتشاشات معقول و اصلاح طلبانه دست یازیده اند. آنها دارای صلاحیت و اختیار عام در محیط و منطقه شغنان حتی در قطغن نیز بوده اند. موجودیت آنها برای حاکمان وقت یکی از دشواری های اساسی به شمار میرفته است، زیرا آنها هر لحظه میتوانند در بر اندازی ظالمان محیط و منطقه قیامی را بر پا نمایند. از این سبب شاه و در باریان آن وقت برای اینکه گویا از شر آنها در امان باقی بمانند، آنها را به مزکز کشور، کابل انتقال میدهند و فرزندان شان را شامل خوبترین و شایسته ترین دبیرستان های آن زمان می سازند تا باشد آنها بخاطر فرزندان شان دیگر میل رهسپار شدن دوباره به خانه و کاشانه را در سر نپورراند و باعث اغتشاش ها و یا آفرینش درد سر بی درمان نشوند. شخصیت های یاد شده هر کدام شان به مقامات رفیع دولت و دولتمداری رسیدند و فرزندان شان من حیث شخصیت های خیلی ها خوب ، تحصیل کرده، حرفوی و مسلکی نغز، به بار آمدند. به گونه مثال میتوان از سرهنگ محمد علی شغنانی که مربوط شهرستان دهشهر بود، من حیث یکی از افراد و شخصیت های خیلی ها با نفوذ، مؤثر و کار آگاه عرصه نظامی در دوران حاکمیت های شاهی و دوره حاکمیت سردار محمد داؤود عرض وجود نمود و دارای روابط خیلی ها حسنه و نزدیک با خانواده شاهی بود، و از همین سبب هم بود که

عمه سردار محمد داؤود خان را به عقد نکاح خویش در آورد. همچنان از میر زریادشاه خان و میر محمد حسن خان، که باشندگان شهرستان دهشهر بودند، یاد آوری نمود. در میان این مقامات، شخصیتی که از شهرت خیلی ها زیاد برخوردار گردید، حاجی شاه بیک خان شغنانی، است. حاجی شاه بیک شغنانی، فرزند رحمان بیک شغنانی، از خانواده میر های شغنان است که در زمان امیر عبد الرحمان خان با جمعی از بزرگان قومی، میر ها و شخصیت های با نفوذ محیط و منطقه، به دربار آورده شد. امیر موصوف را مانند فرزندان سایر شخصیت های یادشده که شامل دبیرستان های خوب و عالی آن زمان شدند، وی را به کشور عربستان فرستاد و در رشته فقه و فلسفه تعلیم و آموزش عالی خود را به پایان رساند. بر اساس فرامینی که توسط امیر عبدالرحمان خان، امیر حبیب الله خان و شاه امان الله خان، صادر شده اند، نامبرده بچیت سفیر دولت شاهی افغانستان در هندوستان توظیف گردیده و ضمن آن به رتبه کرنیلی نیز ارتقا یافته است. همچنان بچیت جنرال قنسل افغانستان در تاشکنت (تاشکند)، تقرر حاصل نموده و مأموریت اش با امضای وزیر مختار جمهوری روسیه در شهر تاشکنت، راسکولینکف، در چهارم ماه مارس 1922م، به مأموریت عسکری و ملکی تاشکنت معرفی گردیده است. از لابلای فرامین دیگری که مبنی بر مسئولیت تشریفاتی و پذیرایی نامبرده از حاجی برهان الدین خان سفیر دولت بخارا در کابل و بعداً بدرقه او بسوی کشورش از طریق مرز های شغنان و روشن ارقام یافته است، موصوف در مسئولیت مراسم تشریفات وزارت امور خارجه نیز کار نموده است.

در یک فرمان سلطان احمد شاه قاجار، شاهنشاه ایران نامبرده، دریافت نشان " شیر و خورشید"، را در سال 1340 خورشیدی، قرین افتخار دانسته شده است. حاجی شاه بیک خان شغنانی، در فرآیند فرجامین کارش بچیت سناتور ولایت بدخشان در دوره صدارت محمد هاشم خان، انتصاب گردیده است. برادران حاجی شاه بیک خان شغنانی، به نام

های: **عبدالسلام ، عبدانهد، و عبدالسعید**، در شغنان زندگی نموده اند ، و بر حسب فرامین شاهان نام برده از پرداخت مالیات و ادای باج و خراج حکومتی معاف و مستثنا قرار داده شده بودند. گفته میشود که **زمان بیک** یکی دیگری از شغنانی هاست که در دربار راه پیدا نموده در نظام حکومت داری، نقش خیلی ها براننده ای را در زمانه های مختلف بازی نموده است.

حاجی شاه بیک خان شغنانی، پسر میر رحمان بیک خان شغنانی، در دوران حاکمیت امیر امان الله خان، الی مقام ریاست عمومی استخبارات دربار شاه رسید. از آن جایی که امیر حبیب الله خان همواره با موصوف از در مخالفت و مخاصمت برخورد می نمود، بعد آنکه به قدرت و حاکمیت شاهی رسید، حاجی شاه بیک خان را کوتاه قفلی (نظر بند) ، نمود و همه دارو و ندار موصوف را به شمول باغ زیبایش که به ، "**باغ ملا وردک**"، معروف است ، مصادره نمود، اما به حاجی شاه بیک خان هیچگونه ضرر جانی و جسمانی نرساند و هم مانند دیگران به **کشتار گاه نفرستاد**. حاجی شاه بیک پسر دیگری داشت ، به نام **سرهنگ عبد الله بیک**، که دارای رتبه نظامی خیلی بلندی بود و من حیث افسر مناطق خم آب الی منطقه پامیر، به ویژه بروغیل ایفای و طیفه نموده است، که بازماندگانش همین اکنون در شهر کابل حیات بسر می برند.

شخصیت دیگری که در عرصه شعر، عرفان، موسیقی معنوی، و بیدل شناسی در افغانستان معروف و مشهور است، مرحوم محمد عبد الحمید مشهور به "**قندی آغا**"، که از شهرستان نھشار شغنان می باشد، پیدایش اجدادی اش ، به میر های شغنان رسیده و بر اساس و اقوال برخی از دوستان ، موصوف وابسته به خانواده آبا و اجداد استاد گرانقدر، جناب قاسمیار می باشند و حتی اگر مغالطه صورت نگیرد، گفته میشود که در حقیقت مرحوم قندی آغا، باید عموی شان باشد.

اکنون کمی هم در مورد شخصیت ادیب، شاعر، و بیدل شناس معروف مرحوم "قندی آغا"، باید چیزی را جهت حصول آشنایی علاقه مندان، اقارب، و مشتاقان موصوف به نگارش گرفت:

بزرگ مردی از دیار شعر موسیقی و عرفان



محمد عبد الحمید اسیر "قندی آغا"
عارف فرهیخته و بیدل شناس معاصر، معروف و مشهور.

محمد عبد الحمید اسیر معروف به "قندی آقا"،

دانشمند، ادیب، شاعر، بیدل شناس، هنر مند و

هنر پرور خیلی ها بلند مرتبه کشور عزیز ما افغانستان

است. زادگاه اصلی اش دهکده نهشار شغنان

بدخشان افغانستان می باشد و بدون تردید نسبش به سلسله میر های شغنان میرسد.

بیدل شناس بزرگ ایران، حسن حسینی، نویسنده کتاب "بیدل و سیری در آئینه شعر

بیدل"، موصوف را لقب بیدل شناس ارجمند و پاس دارچراغ پارسی دری و شعر جاودانه

بیدل و استاد معظم خطابش نموده است. مردی که از کودکی به عرفان گرایید و اسیر

بیدل شد و با این عشق و معنویت هستی را پدرود گفت. بیدل شناسی که 65 سال انیس

عرفان و اندیشه های بیدلی بود و 50 سال سکان دار عرس بیدل در پذیرایی عارفان و عاشقان نهنای اشراق معنویت. مردی که زندگی را از کاخ های سلطنتی آغازید و در پایان سلطنت فقر را در کاخ محقرانه ی خویش اختیار کرد. فرزانه ی نستوهی که 11 سال تبعید و شکنجه و یک عمر بیداد و استبداد را به خاطر همه گناهان ناکرده ی خویش، تحمل کرد، بی آنکه زبان به شکوه گشوده باشد. عارفی که بی آرایش و ریا زیست و سالیان متمادی حلقه های درس بیدل و مولانای بلخ را در منزل خویش، بی هیچ چشم داشتی، شایقانه رهبری کرد و ادامه داد. و بالاخره شاهزاده ی که در باران زر و سیم زاده شد و در نبود هیچ سیم و زری در بوریا فقر، پدرود حیات گفت. آری سخن از عبدالحمید اسیر است که در سال 1335 قمری، 1295 هجری شمسی در باغ نواب شهر کابل زاده شد. پدرش حاجی میر عبدالقادر 18 ساله بود که در شمار اسرای خانواده ی میر های شغنان بدخشان، به دربار امیر عبدالرحمن انتقال یافت. از مرگ نجات یافت و در خدمت دربار شد. در عهد امیر حبیب الله در خدمت مادر امان الله خان بود و در عصر امان الله میر عبدالقادر و فرزند بزرگش وظیفه دار دربار بودند و با او کابل را ترک گفتند.

اسیر و سیاست : عبدالحمید اسیر ، بی آنکه خود خواسته باشد در متن سیاست به دنیا آمد شکنجه عملی ، زندان و تبعید را الی سالیان دراز ، و حتی اخیر عمر ، رنج سکوت را بدوش کشید. آن گونه که خود نوشته است: من از روی واقعیت باید خاطر نشان سازم که 50 سال تمام است که بر بالای اعصاب و دماغ ما فشار های مالایطاق وارد می شود و به تضعیف آن می پردازد. پدر و برادر اسیر کارمند دربار بودند، از این رو خانواده ی آنها در حالی که عبدالحمید 5 یا 6 سال داشت، از باغ نواب شهر کابل به حوالی قصر علیا- تعمیر امروزی صدارت که مربوط سردار نصرالله خان بود ولی مادر امان الله خان در آن زندگی داشت، انتقال یافت. در روزگار امیر امان الله خان در باغ های لرگ با فرزندان سردار ها گشت و گذار می کرد. وقتی حبیب الله کلکانی به قدرت رسید، پدر و برادر

عبدالحمید، با امیر امان الله از کشور خارج و به هندوستان رفتند. خانواده ی آنها از محدوده ی ارگ به باغبان کوچه خانه ی مادرکلان عبدالحمید انتقال یافت. فشار سیاسی، خشونت و تلاشی خانه آنها هر روز از طرف افراد حبیب الله ادامه داشت و از آنها می خواستند پدر و برادر فامیل و طلاهای دربار را تسلیم نمایند. عبدالحمید اسیر در نگارش خاطراتش از این دوره به تلخی یاد نموده و سقوط حبیب الله را توسط نادر خان برپا شدن جشنی در خانواده خود دانسته است. اما این بدان معنی نبود که ظهور نادر خان مورد رضایت و خوشنودی عبدالحمید و خانواده ی آنها باشد. اسیر در این مورد می نویسد: باید حکومت یا دولتی روی کار می آمد که منافع انگلیس را مدنظر می داشت و این مملکت در پس پرده یکی از مستعمرات انگلیس باید می بود. بنابر این نقشه ماهرانه ی روی دست انگلیس ها بود و آن این بود که کسی یا کسانی را به اوج قدرت برسانند که سالها حلقه غلامی انگلیس را بگوش داشته و در مکتب سیاست شان موفق و کامیاب بدر آمده باشند و این گونه اشخاص همان خاندان سردار آصف خان و یوسف خان بودند که نادر شاه از برجسته ترین این ها بود و برادران محمد حسین مانند شاه ولی خان و هاشم خان و محمد عزیز خان و شاه محمود خان هر کدام دیپلومه داشتند. نادر خان در اول به نام امان الله حرکت نمود. **اسیر می نویسد:** " نادر خان که در جاده های عمومی کابل بالای اسپی سوار و مانند مقوایی در سیر و حرکت بود با مردم شهر تعارف می کرد و هر کسی که به او می گفت که سلطنت به شما مبارک باشد، وی در جواب می گفت. " **به صاحبش مبارک باشد.**" صاحب سلطنت امان الله خان را می دانست ' اما بعد به نام خود بیعت گرفت. و مدعیان دیگر سلطنت سردار محمد امین برادر اندر امان الله که مادرش هزاره بود و والی علی احمد خان شاغاسی شوهر همشیره ی امان الله پسر ارشد خوشدل خان لوی ناب کنار زده شد. در این دوره نادر خان بود که پدر و برادر اسیر از هند برگشتند اما همکاری با نادر خان را نپذیرفتند. نادر خان برادر اسیر را که از هند برگشته بود، به زندان انداخت و از این ایام به بعد مشکلات عملی عبدالحمید در کنار فامیلش بی آنکه خواسته باشد آغاز گردید.

عبدالخالق رفیق نزدیک و هم صنفی عبدالحمید، نادر خان را کشت. عبدالحمید می نویسد:

" نادر خان در محوطه ی قصر گلخانه می خواست مسابقه نهایی فوتبال بین تیم های مکتب استقلال و نجات را تماشا کند. من در تیم مکتب استقلال بودم. نادر خان برای دیدن بچه ها در مقابل تیم ما قرار گرفت. من در صف اول بودم. در همین لحظه از عقب من عبدالخالق با تفنگچه بالای نادر خان فیر کرد. بعد مرمی دوم و سوم را هم خالی کرد و نادر در مقابل من به زمین افتاد. در همان لحظه عساکر قومی بچه ها را قطار نشانند و خواستند تیر باران کنند که شاه محمود خان مانع شد و گفت ما قاتل را گرفته ایم. بعد از آن به گونه ی فراوان بچه های دیگر زندانی شد. عبدالحمید مدت یک و نیم سال در خانه نظر بند گردید که اجازه ی خروج نداشت. بعد از آن با برادرش که او هم زندانی بود، همراه فامیل به چخانسور تبعید گردید و این سال **1314** شمسی بود. قرار بود به شهر گنگ جخانسور بروند، اما در قندهار، داوود خان که مسؤول نظامی و ملکی آن سمت بود، تبعید آنها را به ریگستان گرم سیر تبدیل نمود تا بر نگردند. در ریگستان، گوشت خود را با شکار مهیا می کردند. خود از جنگل هیزم می آوردند آنجا از گیاه و سرسبزی و دکان و بازار اثری نبود. در اثر امراض و ملاریا، مادرکلان، زن برادر و برادر زاده ی عبدالحمید وفات کردند. بعد از دو سال که به گرشک انتقال یافتند، همه در حال مریضی و مرگ بودند و به شفاخانه گرشک برده شدند. تا نهبود پیدا کردند. در گرشک به خصوص مردم زمین دار در اثر ظلم حکمران منطقه شورش کردند. قوای دولتی آمد و قیام سرکوب شد. حکام این واقعه را هم به نام تبعیدیان کابل کردند که در نتیجه بار دیگر اسیر و خانواده اش به زندان و کوته قفلی افتاد. بعد از **23** روز رها و به قندهار انتقال یافتند. قندی آغا می گوید: در قندهار برای کلان ها یک افغانی و برای خورد ها، **50** پول روزانه می دادند که با آن گذران می کردم. در قندهار صد ها تبعیدی دیگر چون میر غلام محمد غبار، میر عبدالرشید بیغم، میر حامد، صبور خان نسیمی پغمانی، عبدالصبور غفوری و دیگران بسر می بردند. تا اینکه

هاشم خان کنار فت و با آمدن شاه محمود به عنوان صدراعظم مجال نفس کشیدن در کشور پیدا شد و اسیر با پدر و برادرانش بعد از 11 سال تبعید به کابل برگشت و بعد از آن به دنبال سیاست و جرم سیاسی بی که نکرده بود نگشت.

دروس و آموزش : عبدالحمید که در دربار زندگی داشت، درس و آموزش را نخست از کوتی باغچه ی ارگ آغاز کرد، بعد همراه با فرزندان بزرگان دولت به مکتب امانی شامل گردید. تا این که عصر نادر خان شد و به اتهام همدستی در قتل نادر زندانی و تبعید شد و از تحصیل بازماند. قندی آغا می نویسد: به مضمون علوم دینی، ادبیات و جغرافیا علاقه ی زیاد داشتم. و از استاد قرآن کریم خویش بنام قارس محمود پنجشیرس نام می برد. از کودکی ذکاوت و هوش بلند عبدالحمید هویدا بود. تا جایش که استاد جغرافیا لیبس جرمنی، بدون سوال به او نمره ی 10 را می داد. قندی آغا می نویسد: " این روش دکتور لیبس باعث حسادت هم درسان صنف گردید. بالاخره موضوع را به دکتور "ایون" مدیر مکتب رسانیدند. یکی از روزها در ساعت چهارم تعلیمی که مضمون جغرافیا را دکتور لیبس درس می داد دکتور ایون داخل صنف گردید... نگاهی به سوی شاگردان انداخت... تا این که نظرش بر من افتاد و با تبسمی که بر لب داشت مرا صدا زد. من در برابر مدیر قرار گرفتم. گفت آقای حمید فلان شهر در کجا واقع شده است. من بدون مکث به مدیر گفتم که این شهر، شهر کیست در وادی راین جرمنی و با نوک عصا شهرک مذکور را نشان دادم. در مورد نفوس و پیداوار آن نیز معلومات دادم. دکتور ایون از فرط خوشی و هیجان به کرتی من چنگ زده مرا که طفل دوازده ساله بیش نبودم از زمین بلند کرد و موفقیت مرا شادباش گفت و یکدانه قلم مونت بلانک را در جیب کرتی من تعلیق نمود. بعد از این دوره باز عبدالحمید زندانی و تبعید و از مکتب رانده شد. اما همیشه به فکر آموزش بود. در زمان تبعید با تحمل همه رنج و یاس ها، نزد مولوی ضیاءالدین عالم بزرگ آنجا درس را آغاز کرد وقتی که در قندهار انتقال یافتند. " پای درس مفتی صدرالدین از مهاجران تبعیدی آسیای

میانه نشست و مختصرالمعانی را درس گرفت. بعد از پایان دوران تبعید، وقتی به کابل آمد، اصول شاشی، مشکات شریف، فقه شریف، حدیث و عقاید را نزد مولوی روشندل که در زیارت مولوی صاحب سرای زرداد تدریس می نمود آموخت. نزد مولانا محمد امین قربت بخاری که امام مسجد درخت شنگ بود به شاگردی نشست و کافیه این حاجب، ایساغوجی، شمسیه عمر کاتبی و قطبی را درساً فرا گرفت. قندی آغا می نویسد: " همه تلاش برای این بود که اگر از این راه بتوانم به سخن حضرت ابوالمعانی پی برم که از این طریق هم فهم آن امکان پذیر نگردید. باز در صدد چاره جویی برآمدم تا اگر روزی برسد و من بتوانم شعری از این عارف بزرگوار را مورد تحلیل قرار بدهم."

اسیر و بیدل: عبدالحمید اسیر نخستین بار در محیط خانواده با ابیات بیدل آشنا گردید. حاجی عبدالخالق برادر اسیر، در هفته چند شب مجلس بیدل خوانی داشت. شخصیت های چون حاجی عبدالعزیز لنگر زمین، برادرش صوفی موج، عبدالرحیم خان رحیمی، عبدالسلام اثم مجددی، میرزا ابراهیم خلیل به خانه ی آنها می آمدند و اشعار بیدل را می خواندند. عبدالحمید که آن زمان خورد سال بود، در آن مجالس حضور داشت و می نویسد: " در دوران مکتب شاید در تاثیر پذیری از این مجالس بود، که علاقه ی بیشتر عبدالحمید به ادبیات بود. خود می نویسد: دیوان میرزا صائب اصفهانی، واقف لاهوری، محمدعلی حزین، هلالی چغتالی، نظری نیشاپوری را از بازار خریداری نمودم ولی این کتاب ها عطش مرا سیراب نساخت. علت آن بود که نخست از سرچشمه بلند نوشیده و گوشش در مجالس شبانه با ادبیات بیدل انس گرفته بود." قندی آغا می نویسد: با امیر محمد اثیر روزی به بازار رفتم و کلیات بیدل را به 80 روپیه هدیه کردم. معنی اشعار او را نمی فهمیدم و گاه گاه از بیدل شناس همان زمان کاکا سیدتاج الدین که در کوچه ی قاضی فیض الله، در مسجد ازبک ها حجره داشت، مفهوم ابیات مشکل را جويا می شدم. در همین زمان با برادرش حاجی عبدالخالق، نزد خلیفه صاحب فرزه " خلیفه میر احمد " می رود. شب را

همانجا سپری می کنند. برادرش از پیر می خواهد به عبدالحمید درس و تلقینی دهد. اما پیر با بی میلی می گوید:

" این بچه درس خود را بخواند، او را به پیری و مریدی چه کار، به هر حال فردا بعد از نماز صبح عبدالحمید را صدا می زند و دست او را گرفته می گوید: " های فرزند! بیدل صاحب را می شناسی، او در جواب می گوید: چند روزی می شود که کلیاتی را پیدا کرده ام اما از مطالعه ی آن هیچ چیز عاید من نمی شود... درآوارگی همیشه کلیات بیدل همدم او بود. وقتی در پایان ایام تبعید به کابل آمد مجالس ادبی و عرفانی را در باغ نواب کابل، به راه انداخت در سال های 1329 و 1330 عرس حضرت ابوالمعانی را در باغ نواب برگزار کرد که دانشمندانی چون: شایق جمال، شایق هروی، مولانا سلیم راغی، ضیا قاری زاده، صوفی عشقوری، ابراهیم خلیل، خلیل الله خلیلی، مولوی خسته، قاری فولاد، عبدالسلام اثم مجددی، رحیم جان رحیمی و دیگران در آن شرکت داشتند. محفل عرس با کلام الله مجید آغاز می شد، استاد سرآهنگ به عنوان شاگرد اسیر، غزلیات بیدل را زمزمه می کرد. در سال های دوران حضور شوروی ها، عرس بیدل با شکوه خاصی برگزار می شد، شمار زیادی از ادبا و شهبان کابل در آن اشتراک می کردند و با آن فضای معنوی، خویش را تسکین می دادند. در همان روزگار که پسران مردم را به زور به عسکری می بردند و اکثراً که شهید می شدند، در یکی از عرس ها، رازق فانی برای نخستین بار غزلی را خواند که دست به دست می گشت.

همه جا دکان رنگ است همه رنگ می فروشند

دل من به شیشه سوزد، همه سنگ می فروشد

دل کس به کس نسوزد به محیط ما به حدی

که غزال چوچه اش را به پلنگ می فروشد

از سال 1935 الی 1372 خورشیدی، در باغ رئیس در ناحیه جنگلک، خانه قندی آغا، همواره محل برگزاری عرس های بزرگ بود. آخرین عرس را در 1372 در حالی که در اثر جنگ های کابل از خانه ی اصلی اش بیجا شده بود در قلعه ی نجار های خیرخانه دایر کرد و آنجا گفت که سال آینده من در جمع شما نخواهم بود. که همچنان شد. ولی فرزندان قندی آغا این سنت را هنوز ادامه می دهند. قندی آغا، در کنار تدویر محافل ادبی و عرفانی، با ادبا، با درویشان و قلندران نیز از بیدل سخن ها داشت یکی از این قلندران کاکا لعل جان از مرغ گیران قلعه ی قاضی بود که اسیر روزانه مدتی برای او بیدل می خواند قندی آغا می گوید: این قلندر... با وصف آنکه عامی بود کلام ابوالمعانی را بیشتر ترک می کرد و در عصر خود سرآمد بیدل شناسان بود. از کار های بزرگ قندی آغا این است که حلقه های درس بیدل را دایر نمود و فهم و توجه به بیدل را که ویژه ی خاصان بود همگانی ساخت. در مورد حلقه های درس خود می نویسد: در هفته دو مراتب یعنی دوشنبه ها درس مولوی صاحب و پنجشنبه ها درس ابوالمعانی صاحب از ساعت 2 بعد از ظهر در کلبه ی فقیرانه من برگزار می شود و با وجودی که تا ساعت 6 یعنی 4 ساعت دوام می کند در خود احساس خستگی نمی کنم. در دوران حکومت اسلامی نیز حلقه ی درس های بیدل و مثنوی ادامه داشت. یکی از شاگردان آن حلقه گفت: یکی از روز ها که در کابل راکت پرانی ادامه داشت، ما در حلقه ی درس بیدل در منزل قندی آغا بودیم که یکی از شاگردان داخل شد و گفت: مسجد پل خشتی را به راکت زدند. راکت های حکمتیار گنبد مسجد پل خشتی را تخریب کرد. قندی آغا با حیرت نگاهی به دیگران انداخت و این رباعی حضرت ابوالمعانی را زمزمه کرد:

ای آنکه **سماوات پر از ابر کنی**

روزی به دهان **مؤمن** و **گبر کنی**

کردند خراب **خانه ات** ای ساقی

ای خانه خراب تا بکی صبر کنی

اسیر و عرفان: عبدالحمید اسیر در خانواده ای به دنیا آمده بود که باوجود پیوند به شاهان و میر های شغنان بدخشان، سخت معنوی و عرفانی بودند. پدرش میر عبدالقادر که از اخلاص مندان مولانا جلال الدین بلخی و مرید آخند صاحب زیارت شاه طاؤس بود، آنقدر تقوا داشت که لفظ میر را از آغاز نام خود دور می کرد و می گفت: فردا معامله با حسب است از این رو اسم نسبی را از نام اعضای خانواده باید دورکرد تا "غره" نسب نشوند. خانواده ی اسیر خود را از اولاده ی حضرت عباس و فرزند یکی از اولاد های ایشان، حضرت قثم که به بخارا آمد و در بدخشان مسکون شد می دانستند. دو برادرش عبدالمخالق و عبدالنبی مرید خلیفه صاحب فرزه، و برادر دیگرش عبدالحکیم مرید حضرت صاحب نورالمشایخ بود و فرزند چهارمی عبدالحمید بود که اسیر بیدل گردید. عبدالحمید نخستین درس عرفان را از خلیفه صاحب فرزه (میر احمد) گرفت که به او خوانش بیدل را تلقین نمود. قندی آغا به خلیفه فرزه زیاد ارادت داشت. در خاطراتش می نویسد: وقتی نادر خان کشته شد روزی خلیفه صاحب به خانه ی ما آمد. برادرم گفت: در حق این جوان دعا کنید، رفیقش نادر خان را کشته است، این هم کشته خواهد شد. پیر گفت تا من باشم کسی او را کشته نمی تواند. برادرم گفت: زندانی خواهد شد دعا کنید. پیر گفت اگر زندانی هم شود زیاد مشکل نخواهد دید. بعد از این که فراوان جوانان به آن مناسبت کشته شدند، اسیر هم زندانی گردید، ولی بعد او را برای یک و نیم سال درخانه خودش نظر بند و زندانی ساختند که اسیر این را از کرامات خلیفه صاحب فرزه می دانست.

اسیر در ایام تبعید در ریگستان با دو شخصیت عرفانی معرفت می یابد. باج سلطان که مجذوب بود و گل جان خان که یک عارف مشترع بود. در قندهار در خدمت عظیم جان آغای مجذوب می رسد. وقتی به کابل آمد خدمت بابہ داوود را می کرد که در زیارت مولوی صاحب سرای زرداد اقامت داشت. و همین گونه از مردانی چون: بابہ میر فقیر مرید

حضرت بابہ خان محمد، ملنگ خان پغمانی، سیدغریب آغا، نورجان ملنگ، غفور آیینہ ساز نیز کسب فیض نمود. (14) همین گونه با سیدجان آغای جبل السراج و پیروز ملنگ گلدرہ یی ہمیشہ نشست ہا داشت.

در وقت فوت پدرش، کاکا لعل جان دوست پدرش بہ تعزیه آمد و با اسیر دوست گردید اسیر می نویسد: " این شخص آن قدر موشکاف بود کہ من بہ عمر خود چنین شخصی موشکاف و باریک بین ندیدہ بودم در علمای عصر مرحوم مولانا سلیم راغی و در مردم عامی ہمین کاکا لعل جان طرف قبول من بود و بس... دعای او را گرفتم."

اسیر و شاعری: عبدالحمید در آغاز شاید تا سالهای 1335 واثق تخلص می کرد. مدیر مجله ی عرفان در سال 1330 بہ نام واثق از عبدالحمید خواسته است تا غزل معروف کلیم را با مطلع زیر استقبال نماید:

منم کہ تنگدلی باغ دلگشای من است

بہ دستم آبلہ جام جهان نمای من است

اسیر شعر را بہ سبک حضرت بیدل و با زیبایی و تعالی ویژه می سرود. اما اسیر اشعارش را جمع آوری نکرد و در رابطہ با شعر چنین نظر داشت: " اگر منظور از التذاذ روحی است، خواندن اشعار بیدل کفایت می کند و ما کہ دم از اخلاص می زنیم نباید در برابر شعر ابوالمعانی اظهار شاعری کنیم. اما مخمسات حکم تفسیر و توجیہ را دارد، مؤدبانہ بہ آن مبادرت وزیدہ ام."

وظایف رسمی: استاد اسیر، نخستین کار دولتی را در زمان تبعید آغاز کرد. و آن زمانی بود کہ در ساختمان پل ارغنداب مهندسین سویسی کار می کردند و بہ ترجمان جرمنی ضرورت داشتند کہ ناگزیر اسیر را استخدام کردند. بعد از آن در ادارات شرکت های میوه،

ویسا، ترانزیت، در قندهار کار کرد. در کابل در شرکت حمل و نقل، اتاق های تجارت کار نمود و آخرین وظیفه اش مدیر عمومی تحریرات شرکت مالداری و مسلخ هرات بود .

سفر برای زیارت نه جهانگردی: به زیارت بیت الله شریف مشرف شد. اسیر 50 سال در اشتیاق زیارت آرامگاه ابوالمعانی بود. در سال 1367 به این آرزو رسید. و بعد از زیارت بزرگانی چون: بابا قطب الدین بختیار کاکي، نظام الدین اولیا، خواجه نصیرالدین محمود چراغ دهلی، باقی بالله، امیر خسرو بلخی، شاه عبدالعزیز، شاه ولی الله دهلوی، شیخ عبدالحق به کابل برگشت. در سال 1360 به پاکستان سفر نمود. در پشاور به زیارت شیخ جنید پشاور، شیخ عمر جغاره یی، عبدالرحمن بابا، میا عبدالغفور بابا رسید. در لاهور داتا گنج بخش را زیارت کرد و در پاک پتن به زیارت بابا فرید شکر گنج رسید. می گویند وقتی اسیر به آنجا مواصلت کرد قوالان گرم سماع بودند. در آن زمان استاد را حالتی دست می دهد که بی اختیار وجد می کند و دست می افشاند.

کم ما ، کرم و لطف دوستان

تمنای خضوعانه : از همه دوستان، خامه فرسایان، منورین، خویشاوندان، اقارب، دلبستگان ، وابستگان، تاریخ دانان، تاریخ خوانان و تارخی شناسان درون مرزی و برون مرزی وابسته و دلبسته به محیط زیبا و لی عقب نگهداشته شده شغنان زمین، خواهشمندم تا در راستای غنامندی هر چه بیشتر نگارش هذا، به ویژه در مورد میر ها و غلام بچگان شغنان وابسته به دربار ها، نقش روشنفکرانه و میهنی شان را بازی نموده و بر ما منت گذارند. آنگونه که به زبان گفته ای زیبایی است که میگویند: *“ I tried my best, and you will do the rest”*

آثار و ادبیات استفاده شده :

- 1- از جنبش مشروطه تا دولت مشروطه در افغانستان، دوکتور اجرالدین حشمت، کانادا 2007 م.
- 2- افغانستان در پنج قرن اخیر، محمد صدیق فرهنگ،
- 3- افغانستان در مسیر تاریخ، مرحوم غلام محمد " غبار"،
- 4- تاریخ قطغن، سرخ افسر
- 5- میرها و شاهان شغنان، مقاله ای از نگارنده
- 6- دانش نامه آریانا، مرکز مطالعات و پژوهش های آریانا.
- 7- عارف فرهیخته و بیدل شناس معاصر، دکتور شمس الحق آریانفر
- 7- گفتمان و مکالمات انفرادی با دوستان و اقارب میرها و شاهان شغنان مقیم کانادا
- 8- سایت های انترنیتی ناهمگون.
- 9- امیر عبدالرحمان خان ، شورش های سال های 1300-1302 هجری شمسی.
- 10- یاد داشت های حکومت روسیه تزاری در مورد کار کرد های امیر عبدالرحمان ، در بخارا و ترکستان روسی. (تاشکنت کنونی) ، به زبان روسی.